

آیه ۷۲ - ۷۵

آیه و ترجمه

ان الذین آمنوا و هاجروا و جهدوا بآءمولهم و آءنفسهم فی سبیل الله و الذین ءاؤوا و نصرؤا ءولئک بعضهم ءولیاء بعض و الذین ءمنوا و لم یهاجروا مالکم من ولیتہم من شیء حتی یهاجروا ءو ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر الا علی قوم بینکم و بینہم میثق و الله بما تعملون بصیر ۷۲
والذین کفروا بعضهم ءولیاء بعض الا تفعلوه تکن فتنة فی الارض و فساد کبیر ۷۳

والذین آمنوا و هاجروا و جهدوا فی سبیل الله و الذین ءاؤوا و نصرؤا ءولئک هم المؤمنون حقا لهم مغفرة و رزق کریم ۷۴
والذین ءمنوا من بعد و هاجروا و جهدوا معکم فآءولئک منکم و ءولوا الارحام بعضهم ءولی ببعض فی کتب الله ان الله بکل شیء علیم ۷۵
ترجمه :

۷۲ - آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نمودند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد کردند و آنها که پناه دادند و یاری نمودند، اولیاء (یاران و مسئولان و مدافعان) یکدیگرند، و آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند هیچگونه ولایت (و تعهد و مسئولیت) در برابر آنها ندارید تا هجرت کنند و (تنها) اگر از شما در (حفظ) دین (خود) یاری طلبند بر شما است که آنها را یاری کنید جز برضد گروهی که

میان شما و آنها پیمان (ترک مخاصمه) است و خداوند به آنچه عمل می کنید بینا است.

۷۳ - و آنها که کافر شدند اولیاء (و یاران و مدافعان) یکدیگرند، اگر (این دستور را) انجام ندهید فتنه و فساد عظیمی در زمین روی میدهد.

۷۴ - و آنها که ایمان آوردند و هجرت نمودند و جهاد در راه خدا کردند، و آنها که پناه دادند و یاری کردند، آنان مؤمنان حقیقی اند، برای آنها آمرزش (و

رحمت خدا) و روزی شایسته‌ای است .
۷۵- و آنها که بعدا ایمان آوردند و هجرت کردند و با شما جهاد نمودند از شما هستند و خویشاوندان نسبت به یکدیگر (از دیگران) در احکامی که خدا مقرر داشته سزوارترند خداوند به همه چیز دانا است

تفسیر :

چهار گروه مختلف این آیات که آخرین فصل سوره انفال است بحثی رادرباره مهاجرین و انصار و گروههای دیگر مسلمین و ارزش وجودی هریک از آنان، مطرح کرده و بحثهای گذشته پیرامون جهاد و مجاهدان رابدین وسیله تکمیل می کند.

به تعبیر دیگر در این آیات نظام جامعه اسلامی از نظر پیوندهای مختلف بیان شده است، زیرا برنامه «جنگ» و «صلح» مانند سایر برنامه های عمومی بدون در نظر گرفتن یک پیوند صحیح اجتماعی ممکن نیست.
در این آیات سخن از پنج گروه که چهار گروه آن از مسلمانان و یک گروه از غیر مسلمانانند به میان آمده است: آن چهار گروه عبارتند از:

۱- مهاجران نخستین

۲- انصار و یاران مدینه

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۵۶

۳- آنها که ایمان آوردند ولی مهاجرت نکردند.

۴- آنها که بعدا ایمان آوردند و به مهاجران پیوستند.

در نخستین آیه مورد بحث می گوید: «کسانی که ایمان آوردند و مهاجرت کردند و با اموال و جانهای خود در راه خدا جهاد نمودند و کسانی که پناه دادند و یاری کردند اولیاء و هم پیمان و مدافعان یکدیگرند» (ان الذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا باموالهم و انفسهم فی سبیل الله و الذین آووا و نصرؤا اولئک بعضهم اولیاء بعض).

در این قسمت از آیه اشاره بدو گروه اول و دوم شده است، یعنی مؤمنانی که در مکه ایمان آورده بودند و پس از آن به مدینه هجرت کردند، و مؤمنانی که در مدینه به پیامبر ایمان آوردند و به یاری و حمایت او و مهاجران برخاستند، و آنها را اولیاء و حامیان و متعهدان در برابر یکدیگر معرفی می کند.

جالب توجه اینکه برای گروه نخست چهار صفت بیان کرده اول ایمان، دوم هجرت، و سوم جهاد مالی و اقتصادی (از طریق صرف نظر کردن از اموال خود در مکه و یا صرف کردن از اموال خویش در غزوه بدر و مانند آن) و چهارم جهاد با خون و جان خویش در راه خدا

و در مورد «انصار» دو صفت ذکر شده نخست «ایواء» (پناه دادن) دوم یاری کردن

و با ذکر جمله «بعضهم اولیاء بعض» همه را در برابر یکدیگر متعهد و مسئول می‌داند.

در حقیقت این دو گروه در بافت جامعه اسلامی یکی به منزله «تار» و دیگری به منزله «پود» بود و هیچ کدام از دیگری بی نیاز نبود.

سپس به گروه سوم اشاره کرده، می‌گوید: «آنها که ایمان آوردند و مهاجرت نکردند و به جامعه نوین شما نپیوستند هیچگونه ولایت و تعهد و مسئولیتی در برابر آنها ندارید تا اقدام به هجرت کنند» (و الذین آمنوا و لم یهاجروا

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۵۷

ما لکم من ولایتهم من شیء حتی یهاجروا) و در جمله بعد تنها یک نوع حمایت و مسئولیت را استثنا کرده و آنرا درباره این گروه اثبات می‌کند و می‌گوید: «هرگاه این گروه (مؤمنان غیر مهاجر) از شما بخاطر حفظ دین و آئینشان یاری بطلبند (یعنی تحت فشار شدید دشمنان قرار گیرند) بر شما لازم است که بیاری آنها بشتابید» (و ان استنصروکم فی الدین فعلیکم النصر).

«مگر زمانی که مخالفان آنها جمعیتی باشند که میان شما و آنان پیمان ترک مخاصمه بسته شده» (الا علی قوم بینکم و بینهم میثاق) و به تعبیر دیگر لزوم دفاع از آنان در صورتی است که در برابر دشمنان مشترک قرار گیرند اما اگر در برابر کفاری که با شما پیمان بسته‌اند واقع شوند احترام به پیمان از دفاع از این گروه بی‌حال لازم‌تر است!

و در پایان آیه برای رعایت حدود این مسئولیتها و دقت در انجام این مقررات می‌گوید «و خداوند به آنچه انجام می‌دهید بصیر و بینا است» (و الله بما تعملون بصیر)

همه اعمال شما را می‌بینند و از تلاش‌ها و کوشش‌ها و مجاهدت‌ها و احساس مسئولیت‌ها آگاه است، همچنین از بی‌اعتنائی و سستی و تنبلی و عدم احساس مسئولیت در برابر این وظائف بزرگ با خبر می‌باشد! در آیه دوم به نقطه مقابل جامعه اسلامی، یعنی جامعه کفر و دشمنان اسلام اشاره کرده و می‌گوید: «آنها که کافر شدند بعضی اولیای بعضی دیگرند» (و الذین کفروا بعضهم اولیاء بعض) یعنی پیوند آنها تنها با خودشان است، و شما حق ندارید با آنها پیوندی داشته باشید، و از آنها حمایت کنید و یا آنها را به حمایت خود دعوت نمائید،

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۵۸

نه به آنها پناه دهید و نه از آنها پناه بخواهید، و بطور خلاصه آنها نباید در تار و پود جامعه اسلامی داخل باشند، و نه شما در تار و پود جامعه آنها. سپس به مسلمانان هشدار می‌دهد که اگر «این دستور مهم اسلامی رانادیده بگیرید، فتنه و فساد عظیمی در زمین و در محیط جامعه شما به وجود خواهد آمد»

(تفعلوه تکن فتنه فی الارض و فساد کبیر)

چه فتنه و فساد از این بالاتر که خطوط پیروزی شما محو می‌گردد و دسائس دشمنان در جامعه شما کارگر می‌شود، و نقشه‌های شوم آنها در راه برانداختن آئین حق و عدالت از نو جان می‌گیرد. در آیه بعد بار دیگر روی اهمیت مقام مهاجران و انصار و موقعیت و تاثیر و نفوذ آنها در پیشبرد اهداف جامعه اسلامی تکیه کرده و از آنها به اینگونه تقدیر می‌کند:

«آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند و در راه خدا جهاد نمودند و آنها که پناه دادند و یاری کردند، مؤمنان حقیقی و راستین هستند» (والذین آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی سبیل الله و الذین آووا و نصروا اولئک هم المؤمنون حقا) زیرا در روزهای سخت و دشوار و ایام غربت و تنهایی اسلام هر یک به نوعی به یاری آئین خدا و پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شتافتند. و «آنها به خاطر این فداکاریهای بزرگ آمرزش و روزی شایسته‌ای خواهند داشت» (لهم مغفرة و رزق کریم)

هم در پیشگاه خدا و جهان دیگر از مواهب بزرگی برخوردارند و هم بهره‌ای

شایسته از عظمت و سربلندی و پیروزی و امنیت و آرامش در این جهان خواهند داشت.

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۵۹

در آخرین آیه، به چهارمین گروه مسلمانان یعنی مهاجران بعدی اشاره کرده، می‌گوید «آنها که بعد از این ایمان بیاورند و هجرت کنند و با شما در جهاد شرکت جویند آنها نیز از شمايند» (و الذین آمنوا من بعد وهاجروا و جاهدوا معکم فاولئک منکم)

یعنی جامعه اسلامی یک جامعه مدار بسته و انحصاری نیست، بلکه در هایش به سوی همه مؤمنان و مهاجران و مجاهدان آینده نیز گشوده است، هر چند مهاجران نخستین مقام و منزله خاصی دارند، ولی این برتری به آن معنی نیست که مؤمنان و مهاجران آینده که در زمان نفوذ و پیشرفت اسلام به آن گرویدند و به سوی آن آمدند، جزء بافت جامعه اسلامی نباشند. و در پایان آیه اشاره به ولایت و اولویت خویشاوندان نسبت به یکدیگر کرده، می‌گوید: «خویشاوندان (نیز) نسبت به یکدیگر و در احکامی که خداوند بر بندگان مقرر داشته اولویت دارند» (و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض فی کتاب الله).

در حقیقت در آیات گذشته سخن از ولایت و اولویت عمومی مسلمانان نسبت به یکدیگر بود و در این آیه اخیر تاءکید می‌کند که این ولایت و اولویت در مورد خویشاوندان به صورت قویتر و جامعتری است، زیرا خویشاوندان مسلمان علاوه بر ولایت ایمان و هجرت، ولایت خویشاوندی نیز دارند. به همین جهت آنها از یکدیگر ارث می‌برند، در حالی که غیر خویشاوندان از یکدیگر ارث نمی‌برند.

بنابر این آیه اخیر تنها حکم ارث را بیان نمی‌کند، بلکه معنی وسیعی دارد که ارث هم جزء آن است و اگر مشاهده می‌کنیم که در احکام ارث در روایات اسلامی و در تمام کتب فقهی به این آیه و آیه مشابه آن در سوره احزاب استدلال شده، دلیل بر این نیست که منحصر به مسأله ارث باشد، بلکه می‌تواند روشنگر

یک قانون کلی که ارث هم بخشی از آن است، بوده باشد. و لذا می‌بینیم در مسأله جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که در مفهوم ارث مالی داخل نیست به این آیه - در بعضی از روایات اسلامی - استدلال شده است، و نیز در مسأله غسل میت و مانند آن به همین آیه برای اولویت خویشاوندان استدلال کرده‌اند.

با توجه به آنچه در بالا گفته شد، روشن می‌شود که اصرار جمعی از مفسران بر اینکه آیه اخیر منحصرأ مسأله ارث را بیان می‌کند، بی دلیل است، و اگر بخواهیم چنین تفسیری را انتخاب کنیم تنها راهش این است که آن را به صورت یک استثنا از ولایت مطلقه‌ای که در آیات گذشته برای عموم مهاجران و انصار بیان شده است، بدانیم، و بگوئیم آیه اخیر می‌گوید ولایت عمومی مسلمانان نسبت به یکدیگر شامل ارث نمی‌شود.

و اما احتمال اینکه آیات گذشته شامل ارث هم بشود، و سپس آیه اخیر این حکم را نسخ کرده باشد، بسیار بعید به نظر می‌رسد، زیرا ارتباط مفهومی و پیوستگی این آیات با یکدیگر از نظر معنوی، و حتی شباهت لفظی، نشان می‌دهد که همه با هم نازل شده است، و از این رو نمی‌تواند نسخ و منسوخ بوده باشد.

و به هر حال مناسب‌ترین تفسیر با مفهوم آیات همان است که در آغاز گفتیم. و در آخرین جمله این آیه که آخرین جمله سوره انفال است، می‌فرماید «خداوند به هر چیزی دانا است». (ان الله بكل شیء علیم) تمام احکامی را که در زمینه «انفال» و «غنائم جنگی» و «نظام جهاد» و «صلح» و «احکام اسیران جنگی» و مسائل مربوط به «هجرت» و مانند آن در این سوره نازل کرده است همه را روی حساب و برنامه دقیقی بیان نموده که با روح جامعه انسانی و عواطف بشری و مصالح همه جانبه آنها کاملاً منطبق است.

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۶۱

در اینجا به چند نکته باید توجه داشت:

نکته‌ها

۱- «هجرت و جهاد»

بررسی تاریخ اسلام نشان می‌دهد که این دو موضوع دو عامل اصیل در پیروزی

اسلام در برابر دشمنان نیرومند بوده، اگر هجرت نبود اسلام در محیط خفقان آور مکه از میان می‌رفت، و اگر جهاد نبود اسلام هیچگاه رشد و نمو نمی‌کرد.

هجرت اسلام را از شکل منطقه‌ای بیرون بیرون آورد و در شکل جهانی قرار داد، و جهاد به مسلمانان آموخت که اگر تکیه بر قدرت نکنند دشمنانی که پایبند منطق و حرف حساب نیستند هیچگونه حقی برای آنها قائل نخواهند شد!

هم اکنون برای نجات اسلام از بنبستها و شکستن موانع مختلفی که دشمنان از هر سو در برابر آن ایجاد کرده‌اند راهی جز احیای اصل هجرت و «جهاد» نیست، هجرت صدای آنها را بگوش جهانیان می‌رساند و دل‌های آماده و نیروهای سازنده و اقوامی را که تشنه حق و عدالتند در اختیار آنها می‌گذارد و جهاد به آنها حرکت و حیات می‌بخشد و مخالفان لجوجی را که جز منطق زور بگوششان فرو نمی‌رود از سر راه خود برمی‌دارد.

در اسلام چند هجرت واقع شد:

هجرت مسلمانان مکه به «حبشه» که هم بذر اسلام را در بیرون جزیره عرب پاشید و هم سنگری برای مسلمانان معدود نخستین در برابر فشار شدید دشمن بود.

و هجرت پیامبر و مسلمانان نخستین به مدینه، این مهاجران که گاهی از آنها به مهاجرین بدر تعبیر می‌شود اهمیت فوق‌العاده‌ای در تاریخ اسلام دارند، زیرا به ظاهر به سوی یک آینده کاملاً تاریک حرکت کردند، و درحقیقت برای خدا از همه سرمایه‌های مادی خود چشم پوشیدند.

این مهاجران که از آنها به «المهاجرون الاولون» تعبیر می‌شود در

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۶۲

حقیقت سنگ زیر بنای کاخ پر شکوه اسلام را تشکیل داده بودند، و قرآن از آنها با عظمت خاصی سخن می‌گوید چرا که از فداکارترین مسلمانان محسوب می‌شدند.

و «هجرت ثانیه» که به هجرت گروهی از مسلمانان بعد از صلح حدیبیه و بدست آمدن یک محیط نسبتاً امن بدنبال این صلح صورت گرفت گفته می‌شود و گاهی به هجرت تمام کسانی که بعد از واقعه بدر تازمان فتح مکه به

مدینه مهاجرت کردند این عنوان گفته می‌شود. پس از فتح مکه هجرت به آن صورت سابق یعنی حرکت از مکه به مدینه از میان رفت، زیرا مکه تبدیل به یک شهر اسلامی شد و حدیث لا هجرة بعد الفتح که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده اشاره به همین موضوع است. ولی این سخن به آن مفهوم نیست که مسئله «هجرت» در اسلام به کلی منتفی شد، - آنچنان که بعضی پنداشته‌اند - بلکه موضوع هجرت از مکه به مدینه منتفی گشت، و گرنه هر گاه شرائطی همانند شرائط زندگی مسلمانان نخستین پیدا شود قانون هجرت درباره آنها به قوت خود باقی است و تا آن روز که اسلام سراسر جهان را بگیرد بر قرار خواهد بود. متأسفانه امروز مسلمانان بر اثر فراموش کردن این اصل مهم اسلامی غالباً در لاک خود فرو رفته‌اند، در حالی که مبشران مسیحی و مبلغان فرق ضاله و مذاهب استعماری بشرق و غرب و شمال و جنوب دنیا مهاجرت می‌کنند حتی به میان قبائل وحشی و آدمخوار و حتی به مناطق قطب شمال و جنوب زمین، در واقع این دستور از آن مسلمان‌ها است، و عملش از دیگران! عجب‌تر اینکه در اطراف شهرهای بزرگ اسلامی روستاهای زیادی گاهی با فاصله چند فرسخ وجود دارد که از مسائل اسلامی بیخبر و گاهی حتی رنگ یک مبلغ اسلامی را به خود ندیده‌اند، لذا محیط آنها محیط آماده‌ای است برای نشو و نمای جرثومه‌های فساد و مذاهب ساختگی و استعماری، و معلوم نیست مسلمانان

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۶۳

امروز که وارث مهاجران اولین هستند چه پاسخی در برابر خدا برای این وضع فراهم ساخته‌اند؟! گرچه اخیراً حرکتی در این زمینه دیده می‌شود. ولی هرگز کافی نیست. بهر حال موضوع هجرت و نقش آن در تاریخ و سرنوشت مسلمانان مهم‌تر از آن است که با این مختصر بتوان تمام جوانب آنرا بررسی کرد. (در جلد چهارم تفسیر نمونه صفحه ۸۹ به بعد نیز در این باره سخنانی داشتیم، در آینده نیز ذیل آیات مناسب بخواست خدا باز سخن خواهیم گفت).

۲ - مبالغه و اغراق در تنزیه صحابه

جمعی از برادران اهل سنت از احترام و اهمیتی که قرآن برای «مهاجران

اولین» قائل شده خواسته‌اند چنین استفاده کنند که آنها تا پایان عمر مرتکب هیچ‌گونه خلافی نشدند، و باید بدون چون و چرا، همه را بدون استثنا محترم بشماریم سپس این موضوع را به همه «صحابه» به خاطر تمجیدی که قرآن از آنها در جریان بیعت رضوان و غیر آن کرده، تعمیم داده‌اند، و عملاً صحابه را بدون در نظر گرفتن اعمالشان، انسانهای استثنائی شمرده و اجازه هر گونه نقد و و بررسی در کارهایشان را از خود سلب کرده‌اند.

از جمله مفسر معروف نویسنده المنار ذیل آیات مورد بحث حمله شدیدی به شیعه کرده که چرا آنها روی بعضی از مهاجران اولین انگشت می‌گذارند و انتقاد می‌کنند؟! در حالی که توجه ندارند اینگونه اعتقاد درباره صحابه چه تضادی با روح اسلام و تاریخ آن دارد؟!.

شک نیست که «صحابه» مخصوصاً مهاجران نخستین احترام خاصی دارند، ولی این احترام تا آن زمانی بوده است که در مسیر صحیح گام بر می‌داشتند و فداکاری به خرج می‌دادند اما از آن روز که گروهی از صحابه از مسیر واقعی

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۶۴

اسلام منحرف شدند مسلمان قضاوت قرآن درباره آنها چیز دیگری خواهد بود.

فی المثل ما چگونه می‌توانیم «طلحه» و «زبیر» را در برابر شکستن بیعت و مخالفت با پیشوائی که گذشته از تصریح پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) از طرف عموم مسلمانان و حتی خودشان انتخاب شده بود، تبرئه کنیم؟ ما چگونه می‌توانیم دامن آنها را از خون هفده هزار مسلمان که در میدان جنگ جمل به خاک ریخته شد بشوئیم، کسی که خون یک نفر بیگناه را به زمین بریزد هیچ عذری در پیشگاه خدا نخواهد داشت، هر کس که باشد، تا چه رسد به این عده زیاد اصولاً مگر می‌توان هم «علی و و یارانش» را در میدان جنگ جمل بر حق داشت و هم «طلحه و زبیر» و بعضی دیگر از صحابه را که به آنها پیوسته بودند؟

آیا هیچ منطق و عقلی این تضاد روشن را می‌پذیرد؟ آیا می‌توانیم با عنوان «تنزیه صحابه» چشم روی هم بگذاریم و آنها را «تافته جدا بافته» بدانیم و سراسر تاریخ اسلام را بعد از پیامبر بدست فراموشی بسپاریم و ضابطه اسلامی «ان اکرمکم عند الله اتقاکم» را زیر پا بگذاریم؟! این چه قضاوت غیر منطقی است؟

اصولا چه مانعی دارد که شخص یا اشخاصی یک روز در صف بهشتیان و طرفداران حق باشند و روز دیگری در صف دوزخیان و دشمنان حق قرار گیرند؟ مگر همه کس معصومند؟ مگر این همه دگرگونی در حالات اشخاص با چشم خود ندیده‌ایم؟

داستان «اصحاب رده» یعنی مرتد شدن جمعی از مسلمانان بعد از رحلت پیغمبر را همه اعم از شیعه و اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده‌اند که خلیفه اول به جنگ با آنها برخاست و آنها را بر سر جای خود نشانید آیا هیچیک از «اصحاب رده» پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را ندیده و در صف صحابه نبودند؟! شگفت انگیزتر اینکه برای نجات از این تضاد و بنبست عجیب بعضی

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۶۵

موضوع «اجتهاد» را دستاویز قرار داده و می‌گویند افرادی مانند «طلحه و زبیر» و «معاویه»! و همکاران آنها مجتهد بودند و اشتباه کردند، اما گناهی از آنها سر نزد بلکه اجر و پاداش در برابر همین اعمالشان از خداوند خواهند گرفت!!

راستی چه منطق رسوائی است؟ مگر قیام بر ضد جانشینی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) و شکستن پیمان، و ریختن خون هزاران بی گناه آنها، بخاطر جاهطلبی، و رسیدن به مال و مقام، موضوع پیچیده و نامعلومی است که کسی از زشتی آن با خبر نباشد؟ آیا ریختن آن همه خون بی گناهان در پیشگاه خداوند اجر و پاداش دارد؟! اگر ما این چنین بخواهیم گروهی از صحابه را که مرتکب جنایاتی شدند تبرئه کنیم بطور مسلم هیچ گنهکاری در دنیا وجود نخواهد داشت و با این منطق همه قاتلان و جانیان و جباران را تبرئه خواهیم کرد.

اینگونه دفاعهای بیرویه از صحابه سبب بدبینی به اصل اسلام خواهد شد. بنابراین این چارهای جز این نداریم که برای همه مخصوصا صحابه پیامبر احترام قائل شویم ولی تا آنروز که از مسیر حق و عدالت و برنامه‌های اسلام منحرف نشده باشند!

۳ - ارث در نظام قوانین اسلام

همانگونه که در تفسیر سوره نساء اشاره کردیم، در زمان جاهلیت عرب ارث از

یکی از سه راه بود: از طریق «نسب» (نسب در نزد آنها تنها منحصر به فرزندان پسر بود و کودکان و زنان از بردن ارث محروم بودند)؛ و از طریق «تبنی» یعنی «پسر خواندگی» و از طریق «عهد» و «پیمان» که از آن تعبیر

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۶۶

به «ولاء» می کردند. در آغاز اسلام که هنوز قانون ارث نازل نشده بود، به همین روش عمل می شد، اما به زودی مسأله «اخوت اسلامی» جای آنرا گرفت، و تنهامهاجران و انصار که با یکدیگر پیمان اخوت بسته بودند، از یکدیگر ارث می بردند، پس از مدتی که اسلام گسترش بیشتری پیدا کرد، ارث انتقال به خویشاوندان نسبی و سببی پیدا کرد، و حکم اخوت اسلامی در زمینه ارث منسوخ گشت و قانون نهائی ارث نازل گشت، که در آیات فوق و آیه ۶ سوره احزاب به آن اشاره شده است، آنجا که می فرماید: (و اولوالارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله). اینها همه از نظر تاریخ مسلم است ولی همانگونه که گفتیم جمله «و اولوالارحام» که در آیات مورد بحث آمده، اختصاص به مسأله ارث ندارد، بلکه معنی وسیعی را می رساند که ارث جزء آن است.

۴ - منظور از «فتنه» و «فساد کبیر» چیست؟

مفسران در تفسیر این دو کلمه که در آیات مورد بحث آمده است، احتمالات گوناگونی داده اند، اما آنچه با مفهوم آیه سازگارتر است، این است که منظور از فتنه اختلاف و پراکندگی و تزلزل مبانی عقیده ای مسلمانان بر اثر وسوسه های دشمنان است، و «فساد» هر گونه نابسامانی و خرابی نظامات مختلف اجتماعی را شامل می شود، مخصوصاً ریخته شدن خون بی گناهان و ناامنی و مانند آنها.

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۶۷

در حقیقت قرآن مجید به مسلمانان هشدار می دهد که اگر پیوند ارتباط و تعاون و برادری را با هم محکم نکنند، و از دشمنان قطع پیوند و همکاری ننمایند روز بروز تشدت و پراکندگی در صفوف آنها بیشتر می شود، و بانفوذ دشمنان در مجتمع اسلامی، و وسوسه های اغواگر آنان پایه های ایمان

سست و متزلزل می‌گردد، و از این راه فتنه عظیمی دامانشان را خواهد گرفت.

هم چنین بر اثر نبودن پیوند محکم اجتماعی و رخنه دشمن در صفوف آنها، انواع مفاسد، ناامنی، خونریزی و تباهی اموال و فرزندان و نابسامانیها در اجتماع آنها آشکار خواهد شد، و «فساد کبیر» همه جا را فرا خواهد گرفت. پروردگارا! جامعه اسلامی ما را به لطفت بیدار کن. از خطرات پیوند و همکاری با دشمنان آگاه ساز. و در پرتو خود آگاهی و وحدت کلمه، اجتماعمان را از «فتنه» و «فساد» پاک فرما!... «پایان تفسیر سوره انفال»

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۶۹

سوره توبه

مقدمه

این سوره دارای ۱۲۹ آیه است که همه در «مدینه» نازل شده

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۷۱

توجه به چند نکته

توجه به این نکات قبل از تفسیر سوره لازم است:

۱ - نامهای این سوره

مفسران برای این سوره نامهای زیادی که بالغ بر ده نام می‌شود ذکر کرده‌اند، که از همه معروفتر «برائت» و «توبه» و «فاضحه» است، و هر یک از این نامها دلیل روشنی دارد، نام برائت به این جهت بر این سوره گذارده شده که آغاز آن برائت و بیزاری خداوند از مشرکان پیمان شکن است. و «توبه» به این خاطر است که در این سوره سخن از «توبه» فراوان به میان آمده، و نامگذاری به «فاضحه» به جهت آن است که آیات مختلفی از آن موجب رسوائی و فضاحت منافقان و پردهبرداری از روی اعمالشان بوده است.

۲ - تاریخچه نزول سوره

این سوره آخرین سوره یا از آخرین سوره‌هایی است که بر پیامبر (صلی الله علیه

و آله و سلم) در مدینه نازل گردید، و همانگونه که گفتیم دارای ۱۲۹ آیه است.

آغاز نزول آن را در سال نهم هجرت می‌دانند، و مطالعه آیات سوره نشان می‌دهد که قسمتی از آن پیش از جنگ تبوک، و قسمتی به هنگام آمادگی برای جنگ، و بخش دیگری از آن پس از مراجعت از جنگ نازل شده است.

از آغاز سوره تا آیه ۲۸ قبل از فرا رسیدن مراسم حج نازل گردیده، و همانطور که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد، آیات آغاز این سوره که پیرامون وضع باقیمانده مشرکان بود در مراسم حج به وسیله امیر مؤمنان علی (علیه السلام) به مردم ابلاغ شد.

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۷۲

۳ - محتوای سوره

از آنجا که این سوره به هنگام اوج گرفتن در جزیره عرب و پس از در هم شکسته شدن آخرین مقاومت مشرکان نازل گردیده، محتوای آن دارای اهمیت ویژه و فرازهای حساسی است. قسمت مهمی از آن پیرامون باقیمانده مشرکان و بت پرستان و قطع رابطه با آنها، و الغاء پیمانهای است که با مسلمانان داشتند (بخاطر نقض مکرر این پیمانها از طرف آنان) تا بقایای بت پرستی برای همیشه از محیط اسلام بر چیده شود.

و از آنجا که با گسترش اسلام و در هم شکسته شدن صفوف دشمنان عده‌ای تغییر چهره داده، خود را در صفوف مسلمانان جای دادند، تا در فرصت مناسب به اسلام ضربه کاری زنند، قسمت مهم دیگری از این سوره از منافقان و سرنوشت آنان سخن می‌گوید، و به مسلمانان شدیداً هشدار می‌دهد و نشانه‌های منافقان را بر می‌شمرد.

بخش دیگری از این سوره پیرامون اهمیت جهاد در راه خدا است، زیرا در این موقع حساس غفلت از این موضوع حیاتی باعث ضعف و عقب‌نشینی و یا شکست مسلمانان می‌شد.

بخش مهم دیگری از این سوره به عنوان تکمیل بحثهای گذشته از انحراف اهل کتاب (یهود و نصاری) از حقیقت توحید، و انحراف دانشمندان از

وظیفه رهبری و روشنگری سخن می گوید.
و نیز در آیات دیگری به تناسب بحثهای مربوط به جهاد، مسلمانان را به اتحاد و فشردگی صفوف دعوت می کند و متخلفین یعنی افراد سست و تنبلی که به بهانه های مختلف شانه از زیر بار وظیفه جهاد تهی می گردند شدیداً سرزنش و ملامت و به عکس از مهاجرین نخستین و سایر مؤمنان راستین مدح و ستایش

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۷۳

می کند.
و از آنجا که جامعه گسترده اسلامی در آن روز نیازهای مختلفی پیدا کرده بود، که می بایست بر طرف گردد، به همین مناسبت بحثی از زکات، وپرهیز از تراکم و کنز ثروت، و لزوم تحصیل علم، و وجوب تعلیم افراد نادان را یاد آور می شود.
علاوه بر مباحث فوق، مباحث دیگری مانند داستان هجرت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، مسأله ماههای حرام که جنگ در آن ممنوع است، موضوع گرفتن جزیه از اقلیتها و امثال آن به تناسب مطرح گردیده است.

۴ - چرا این سوره بسم الله ندارد؟

پاسخ این سؤال را چگونگی شروع این سوره به ما می دهد، زیرا این سوره در واقع با اعلان جنگ به دشمنان پیمان شکن، و اظهار برائت و بیزارى و پیش گرفتن یک روش محکم و سخت در مقابل آنان آغاز شده است، و روشنگر خشم خداوند نسبت به این گروه است و با «بسم الله الرحمن الرحيم» که نشانه صلح و دوستی و محبت و بیان کننده صفت رحمانیت و رحیمیت خدا است، تناسب ندارد.

این موضوع در روایتی از علی (علیه السلام) نقل شده است.
گروهی نیز معتقدند چون این سوره در حقیقت دنباله سوره انفال است، زیرا در سوره انفال پیرامون پیمانها سخن گفته شده، و در این سوره پیرامون الغای پیمانهای پیمان شکنان بحث شده، لذا بسم الله در میان این دو ذکر نشده است.

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۷۴

روایتی نیز در این باره از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است.
و هیچ مانعی ندارد که علت ترک «بسم الله» هر دو موضوع باشد، که به یکی

در روایت نخست و به دیگری در روایت دوم اشاره شده است.

۵- فضیلت و سازندگی این سوره

در روایات اسلامی اهمیت خاصی به تلاوت این سوره و سوره انفال، داده شده است، از جمله در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «من قراء براءة و الانفال فی کل شهر لم یدخله نفاق ابدا و کان من شیعة امیر المؤمنین حقا»؛ «کسی که سوره براءت و انفال را در هر ماه بخواند روح نفاق در او داخل نمی شود و از پیروان راستین علی (علیه السلام) خواهد بود». بارها گفته ایم اهمیت فوق العاده ای که در روایات به خواندن سوره های مختلف داده شده نه به این معنی است که خواندن بدون اندیشه و عمل سبب می شود که به طرز خارق العاده ای این آثار آشکار شود، و فی المثل کسی که الفاظ براءت و انفال را بدون کمترین فهم معنی آنها بخواند از نفاق بیگانه و در صف شیعیان راستین قرار خواهد گرفت، بلکه اینها در حقیقت اشاره به محتوای سوره و اثر سازنده آن در تربیت فرد و اجتماع است، که آنها بدون فهم معنی و آمادگی برای عمل ممکن نیست، و از آنجا که صفوف مؤمنان راستین و منافقان و خطوط اصلی زندگی آنان در این دو سوره به طرز واضحی مشخص شده، و برای آنها که مرد عملند نه سخن، راه را کاملا روشن ساخته است، بنابر این تلاوت آنها به ضمیمه فهم محتوا و پیاده کردن آن در زندگی، این اثر فوق العاده را دارد و آنها که به قرآن و آیات نورانی ش هم مانند یک افسون می نگرند در حقیقت از روح این کتاب تربیتی و انسان ساز بیگانه اند.

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۷۵

اهمیت نکات مختلفی که در این سوره به آن اشاره شده بقدری زیاد است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل شده که فرمود سوره براءت و توحید با هفتاد هزار صف از صفوف ملائکه بر من نازل گردید و هر کدام اهمیت این دو سوره را توصیه می کردند!

۶- یک واقعیت تاریخی که بعضی سعی دارند آنرا بپوشانند

تقریبا تمام مفسران و مورخان اتفاق نظر دارند که هنگامی که این سوره آیا آیات نخستین آن - نازل شد و پیمان هائی را که مشرکان با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم) داشتند لغو کرد پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله و سلم)

برای ابلاغ این فرمان آن را به ابو بکر داد تا در موقع حج درمکه برای عموم مردم بخواند سپس آن را گرفت و به علی (علیه السلام) داد و علی (علیه السلام) ماء مور ابلاغ آن گردید و در مراسم حج بهمه مردم ابلاغ کرد گرچه جزئیات و شاخ و برگ آن را متفاوت نقل کرده اند ولی توجه به چند نکته زیر می تواند حقیقتی را برای ما روشن سازد:

- ۱ - «احمد حنبل» پیشوای معروف اهل سنت در کتاب «مسند» خود از «ابن عباس» چنین نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فلان شخص را (منظور ابو بکر است که از روایات آینده روشن می شود) فرستاد و سوره توبه را به او داد (تا به مردم به هنگام حج ابلاغ کند) سپس علی (علیه السلام) را به دنبال او فرستاد و آن را از او گرفت و فرمود «لا یذهب بها الا رجل منی و انا منه» «ابلاغ این سوره تنها به وسیله کسی باید باشد که او از من است و من از اویم».
- ۲ - و نیز در همان کتاب از «انس بن مالک» نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سوره براءت را با ابوبکر فرستاد اما هنگامی که به «ذی الحلیفه» (نام دیگرش مسجد شجره است که در یک فرسخی مدینه قرار دارد) رسید فرمود:

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۷۶

- «لا یبلغها الا انا او رجل من اهل بیتی فبعث بها مع علی»:
- «این سوره را جز خودم یا کسی که از خاندان من است نباید ابلاغ کند. سپس آنرا با علی (علیه السلام) فرستاد».
- ۳ - و نیز در همان کتاب به سند دیگر از علی (علیه السلام) نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هنگامی که سوره براءت را با او فرستاد علی (علیه السلام) عرض کرد ای پیامبر خدا! من خطیب و سخنور نیستم، پیامبر فرمود چاره ای جز این نیست، که یا من آنرا باید ببرم یا تو، علی (علیه السلام) گفت: اکنون که چنین است من می برم، پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «انطلق فان الله یثبت لسانک و یهدی قلبک» «برو که خداوند زبان تو را ثابت می دارد و قلب تو را هدایت می کند» سپس پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) دستش را بر دهان علی (علیه السلام) گذارد (تا به برکت آن زبانش گویا و فصیح گردد).

۴ - «نسائی» پیشوای مشهور اهل سنت در کتاب «خصائص» از «زید بن سبیع» از علی (علیه السلام) چنین نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سوره براءت را با ابوبکر به سوی اهل مکه فرستاد، سپس او (علی علیه السلام) را به دنبال وی فرستاد و گفت نامه را از او بگیر و به سوی مکه برو، علی (علیه السلام) در راه به ابو بکر رسید و نامه از او گرفت، ابوبکر محزون بازگشت و به پیامبر عرض کرد: انزل فی شی؟ آیا درباره من آیه ای نازل شده؟ (که مرا از این کار عزل کردی) پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود نه، «الا انی امرت ان ابلغه انا او رجل من اهل بیتی»: «من ماء مور شدم که یا خودم آنرا ابلاغ کنم یا مردی از خاندانم آنرا ابلاغ کند».

۵ - و نیز به سند دیگر از عبدالله ابن ارقم چنین نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سوره براءت را با ابوبکر فرستاد، هنگامی که قسمتی از راه را پیمود،

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۷۷

علی را فرستاد و سوره را از او گرفت و آنرا با خود (به مکه) برد و ابوبکر در دل یک نوع ناراحتی احساس کرد (و خدمت پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) آمد) پیامبر فرمود: «لایؤدی عنی الا انا او رجل منی».

۶ - دانشمند معروف «ابن کثیر» در تفسیر خود از «احمد حنبل» از «حنش» از علی (علیه السلام) چنین نقل می کند، هنگامی که ده آیه از سوره براءت بر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نازل شد، ابوبکر را خواند و او را برای تلاوت این آیات برای اهل مکه مبعوث نمود، سپس به دنبال من فرستاد، و فرمود به دنبال ابوبکر برو و هر کجا به او رسیدی نامه را از او بگیر... ابوبکر به سوی پیامبر بازگشت، و پرسید آیا درباره من چیزی نازل شده، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود نه، «ولکن جبرئیل جائنی فقال لن یؤدی الا انت او رجل منک».

۷ - عین همین مضمون را «ابن کثیر» از «زید بن یسیع» نقل کرده است.

۸ - و نیز همان دانشمند اهل سنت این حدیث را به سند دیگر از ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن علی (امام باقر) (علیه السلام)، در تفسیر خود آورده است.

۹ - علامه «ابن اثیر» دانشمند دیگر اهل سنت در «جامع الاصول» از «ترمذی» از «انس بن مالک» چنین نقل کرده است، که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سوره براءت را با ابوبکر فرستاد، سپس او را خواست و فرمود: لاینبغی لاحد ان یبلغ هذه الا رجل من اهلی، فدعا علیا فاعطاه اياه: «برای هیچ کس سزاوار نیست که این سوره را ابلاغ کند مگر مردی از خاندانم، سپس علی (علیه السلام) را خواست و سوره را به او داد».

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۷۸

۱۰ - «محب الدین طبری» اهل سنت در کتاب «ذخائر العقبی» از «ابو سعید» یا «ابو هریره» چنین نقل می کند: رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) ابوبکر را ماء مور نظارت بر امر حج کرده نگامی که به سرزمین «ضجنان» رسید، صدای شتر علی (علیه السلام) را شنید، و آنرا شناخت، و به سراغ او آمده و گفت برای چه آمدی؟ گفت خیر است، پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) سوره براءت را با من فرستاده است، هنگامی که ابوبکر بازگشت (و از تغییر این رسالت اظهار نگرانی کرد) پیامبر فرمود: لا یبلغ عنی غیری او رجل منی یعنی علیا: هیچ کس جز خودم نباید از طرف من ابلاغ کند، مگر کسی که از من است، منظورش علی (علیه السلام) بود. در روایات دیگر تصریح شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) شتر مخصوص خود را به علی سپرد تا بر آن سوار شود و به مکه برود و این دعوت را ابلاغ کند، در وسط راه هنگامی که ابوبکر صدای شتر را شنید شناخت.

این حدیث با آنچه در بالا ذکر شد، در واقع یک مطلب را می رساند، و آن اینکه شتر، شتر مخصوص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) بود که در آن موقع در اختیار علی (علیه السلام) قرار داده بود، زیرا ماء موریت او ماء موریت مهمی بود. در بسیاری دیگر از کتب معروف اهل سنت این حدیث گاهی به صورت مسند، و گاهی به صورت مرسل نقل شده است، و از احادیثی است که هیچ کس در اصل آن ایرادی ندارد.

مطابق بعضی از روایات که از طرق اهل تسنن وارد شده ابوبکر پس از آنکه از منصب ابلاغ این آیات عزل شد، به عنوان امیر الحاج به مکه آمد، و بر امر حج نظارت داشت.

توضیح و بررسی:

این حدیث به روشنی فضیلت بزرگی را برای علی (علیه السلام) اثبات می کند،

تفسیر نمونه جلد ۷ صفحه ۲۷۹

ولی متأسفانه مانند سایر احادیثی که از اینگونه است، مورد بی مهری قرار گرفته، و جمعی تلاش و کوشش می کنند آنرا یا به کلی از ارزش بیاندازند، و یا از اهمیت آن بکاهند، و برای این کار راهبائی انتخاب کرده اند! ۱ - گاهی مانند، نویسنده «المنار» از میان احادیث مربوط به این قسمت، تنها آن احادیثی را انتخاب کرده اند که درباره نظارت ابوبکر بر مراسم حج سخن می گوید، ولی درباره گرفتن سوره براءت از او و گفتاری که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) درباره علی (علیه السلام) فرمود سکوت اختیار کرده اند!

در حالی که سکوت قسمتی از احادیث از این موضوع دلیل بر آن نمی شود که آن همه احادیث را که در این باره بحث می کند نادیده بگیرند، روش تحقیقی ایجاب می کند که همه احادیث را مورد توجه قرار دهند، هر چند بر خلاف میل و پیشداوریهای آنها باشد.

۲ - زمان دیگری به تضعیف سند بعضی از احادیث مانند حدیثی که به «سماک» و «حنش» منتهی می شود، پرداخته اند. (همانند همان مفسر مذکور).

در حالی که این حدیث یک طریق و دو طریق ندارد، و راوی آن منحصر به «سماک» و «حنش» نیست، بلکه به طرق متعدد در کتب معتبران آمده است.

۳ - و زمانی به توجیه های شگفت انگیزی درباره متن حدیث پرداخته اند، مثل اینکه گفته اند اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) ماءموریت ابلاغ سوره را به علی (علیه السلام) داد، به خاطر این بوده که بنا به عادت عرب لغو پیمانها باید به وسیله خود شخص یا یکی از خاندان او ابلاغ گردد.

در حالی که اولاً در طرق متعددی تصریح شده که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود جبرئیل برای من این دستور را آورده، و یا چنین ماءموریتی پیدا کرده ام.

ثانیاً در بعضی از طرق این احادیث که در بالا ذکر شد می خوانیم که

به علی (علیه السلام) فرمود، اگر تو این کار را نکنی من خودم باید اقدام به این کار کنم مگر عباس عموی پیغمبر یا یکی دیگر از بستگان او در میان مسلمانان وجود نداشتند که اگر علی (علیه السلام) نرود باید شخص پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) اقدام به این کار کند.

ثالثاً برای اصل این موضوع که عادت عرب چنین بوده است هیچ گونه مدرکی ذکر نکرده‌اند، و چنین به نظر می‌رسد که حدس و تخمین و گمانی برای توجیه حدیث فوق، طبق میل خود بوده است.

رابعاً در بعضی از طرق معتبر این حدیث جمله لا یذهب بها الا رجل منی و انا منه یا مانند آن آمده است که نشان می‌دهد پیامبر علی (علیه السلام) را همچون خودش و خویش را همچون او می‌دانست (همان مضمونی که در آیه مباهله آمده است).

از آنچه در بالا آوردیم چنین نتیجه می‌گیریم که اگر تعصیبه و پیشداوری‌ها را کنار بگذاریم پیامبر با این کار برتر بودن مقام علی (علیه السلام) را از همه صحابه مشخص ساخته است، «ان هذا الا بلاغ»!

